

## تحلیلی فشرده از رساله الطیر ابن سینا

اسماعیل تاج بخش\*

### مقدمه

رساله الطیر عنوان رساله‌ی نمادین از ابن سیناست که در اصل به عربی است. در این مقاله نخست گردانیده‌ی دقیق آن به فارسی معیار آمده است و سپس تحلیل و بررسی درون مایه و محتوای آن. ۱- متن عربی رساله در نسخه‌ها دارای اختلاف و آشفتگی فراوان است. آنچه مهرنی در رسائل شیخ الرئیس<sup>۱</sup> آورده، با متنی که عمرین سهلان ساوی شرح کرده<sup>۲</sup> و نسخه‌ای که به وسیله‌ی انتشارات الزهرا به چاپ سپرده شده<sup>۳</sup>، تفاوت‌های عمده دارند. ترجمه‌ی این مقاله بر اساس نسخه‌ای است که در کتاب دو بال خرد<sup>۴</sup> آمده؛ که کاری است ارزنده در باره‌ی رساله الطیر و منابعی که ابن سینا در نوشتن آن از آن‌ها تأثیر پذیرفته و تفسیر سهلان ساوی از آن. ۲- در مجموعه‌ی مصنفات شیخ اشراق رساله‌ی بی با همین عنوان هست که سنجش و مقایسه‌ی آن با اثر ابن سینا تردیدی باقی نمی‌گذارد که آن رساله ترجمه‌ی دقیق و دل‌نشین از نوشته‌ی شیخ الرئیس است.<sup>۵</sup> آنچه در پی می‌آید ترجمه‌ی بی است فشرده و امروزی. از «زندگی‌نامه‌ی خود نوشت پرنندگان» ابن سینا.

## الف - ترجمه :

رساله الطیر رساله یی است نمادین در شرح و توصیف آنچه سالک را به علم حقیقی می‌رساند. آیا دوست و همدلی توان یافت که گوش خویش به من ارزانی دارد تا گوشه یی از غم های [ بی کران ] خویش به او بگویم ؟ شاید همدردی او اندکی از رنج های من بکاهد که دوست راستین آن است که در پریشان حالی ها و ناگواری های روزگار [ همدم و همدرد آدمی است ] و گرد اندوه از دل او می‌شوید و به ترک او نمی‌گوید. دوستی چنین - یکدل و یکرنج - کجا جویم ؟ [ و غم دل با که گویم ؟ ] در روزگار قحط دوستی و مهر، که همه چیز رنگ تجارت دارد و دوستان جز به هنگام نیاز و ناچاری از حال هم نمی‌پرسند و جز زمان بیماری به دیدار هم نمی‌روند و جز به خاطر سود جویی از هم یادی نمی‌کنند.

خدای من ! [ همه همین گونه اند ] جز دوستان جانی که پیوندی خدایی دارند و دل دادگی یی آسمانی ؛ آنان که حقایق را با دیده یی نهان دیده اند و زنگ تردید از نهانخانه یی جان زدوده اند ؛ و به آوای سروش غیبی در کنار هم آسوده.

هان ای یاران حقیقت [ به هر سوی ] روی آرید و [ دوباره ] گرد هم آید و پرده از یافته های خویش بر گشایید تا همدیگر را [ از بهره های معنویتان ] آگاه سازید و کمال بخشید.

هان ای یاران حقیقت، خود را [ از ناهلان ] پنهان دارید همان گونه که خارپشت [ در لاک خویش ] پنهان شود. باطن خویش عیان کنید و ظاهر خود نهان ؛ به خدا سوگند که باطن شما هویدا ست و ظاهرتان پوشیده و ناپیدا.

هان ای یاران حقیقت! از پوست خویش بیرون آید چون مار و آرام به حرکت در آید چون کرم ره سپار، و چون کژدم باشید که سلاح دفاع خویش پیوسته بر بن گوش دارد و همواره بر دوش، زیرا شیطان جز از پس نیاید.

نرم نرمک زهر اندوه بنوشید تا خوش زندگانی کنید! مرگ را دوست بدارید تا زندگی [ جاودان ] یابید. پیوسته در پرواز باشید و بر یک آشیانه قرار نگیرید که شکارگاه پرندگان آشیانه است و [ دام راهشان آب و دانه ]. اگر بال و پر ندارید براباید تا پیروز بر آید که برترین پیشگامان آن پرندگانند که در پرواز نیرومنداند.

چون شتر مرغ باشید که سنگ های آتشین خورد و چون افعی که استخوانهای سخت فرو برد و چون سمندر که با آرامش تمام جامه ی آتشین پوشد و چون شب پره که روزها پنهان است و بهترین پرندگان.

هان ای یاران حقیقت! هوشیارترین مردم آن است که در اندیشه ی فردای خویش است و کانا ترین آن که در کمال خویش کوتاهی ورزد.

هان ای یاران حقیقت! جای شگفتی نیست اگر فرشته یی از گناه دوری جوید و ستوری راه زشتکاری پوید؛ که شگفتی از آدمی است که عنان گسیخته سوی گناه تازد و در رسیدن به آن چهره ی [ خدایی ] خویش تباه سازد، و با آن که چراغی چون خرد فرا راه دارد، زمام اختیار به خواهش دل سپارد.

به خدا سوگند فرشته کمتر است از آدمی یی که در تازش شهوت ها پایدارتر است و گامش در لغزشگاه خواهش ها استوارتر ؛ و چارپا برتر است از کسی که برده ی شهوت است و خوار کرده ی کام جویی و لذت.

و اینک داستان خویش باز می گویم :

گروهی از صیادان به صحرا آمدند و دام ها گسترده و بندها نهادند و دانه ها پاشیدند و خود در میان گیاهان پنهان شدند. من در میان گروه پرندگان بودم که ما را دیدند و صفیر زنان به سوی خویش خواندند. فرا روی ما خوردنی های فراوانی بود و یارانی آشنا. تردیدی در دل خویش راه ندادیم [ و خوش بینانه روی به سویشان نهادیم ]. شتابان به سویشان پریدیم که ناگاه خود را در میان دام ها دیدیم ؛ حلقه ها بر حلق هایمان گره خورده و بندها بر بال هایمان بسته و رشته های دام پاهایمان را خسته ؛ یک باره به جنبش آمدیم اما بهره ی ما رنج و دشواری بود و شکست و خواری ؛ ناچار دل بر مرگ نهادیم و تن به نابودی در دادیم. هریک از ما در فکر خویش بود نه در اندیشه ی همدلی با یاران پیش ؛ روزگاری دراز در آن بودیم که راهی به رهایی جوییم اما نرم نرمک به بند و دام خو کردیم و در قفس ها آرمیدیم. روزی از روزها من از میان دام دیده گشودم و بر فراز خویش گروهی از پرندگان را دیدم آزاد و رها ؛ و سرها و بال ها از بند و دام جدا. بیرون از قفس پران [ و به هر سو روان ] تنها بر پاهایشان بازمانده یی از دام ها، که آنان را نه از پرواز باز می داشت و نه یک باره رهایشان می گذاشت که زندگی به کامشان شیرین گردد و گوارا.

آنان را از پشت میله های قفس فراخواندم که به نزد من آیند و راه رهایی را به من بنمایند آنان نیرنگ شکارچیان را به یاد من آوردند و از من دوری جستند، آنان را به دوستی دیرین و هم نشینی ناب و پیمان ناشکسته سوگند دادم؛ این کار دل هایشان را به من اطمینان بخشید و تردید و دلی را از سینه هایشان دور ساخت، فرود آمدند و مرا در میان گرفتند، از حالشان پرسیدم، یادآوری کردند که آنان نیز چون من روزگاری گرفتاری دام ها بوده اند و در کمال ناامیدی با درد و داغ خوگر شده؛ آن گاه درد مرا چاره کردند و بند از گردنم بر گرفتند و دام از بالهایم برداشته، در قفس را گشودند و مرا گفتند: رهایی و آزادی را غنیمت شمار. از ایشان خواسته پایم را نیز از حلقه ی دام برهاند اما آنان [ نامیدانه ] گفتند: « اگر بر این کار توانا بودیم نخست دردخود را درمان می کردیم و پای خود را از بند می رهانیم، پزشکی که خود بیمار است چگونه دیگری را درمان کند؟ »

از قفس بیرون آمده، به پرواز در آمدم، مرا گفتند فرا رویت آبادی هایی است که در آنها ایمن نخواهی بود مگر از آن ها بگذری، پس در پس ما روان شو تا تو را به منزل مقصود رهنمون شویم. در پناه پرواز در آمدم در میان دو لبه ی کوه خداوند در دره ای پر آب و گیاه - نه بلکه برهوتی قحط رسیده و خراب، تا آن جا که آن را درنوردیدیم و به چکاد آن کوه رسیدیم. به ناگاه فرا رویمان هشت کوه دیگر بود که نگاه ها از رسیدن به بلندای آن ها مانده می شد. یکی از پرندگان به دیگری گفت: « شتاب گیرید و این جا فرود نیابید که اگر از این ها نگذریم راه به منزل امن

نبریم...»

رنج بسیار بردیم تا بر چکاد ششم رسیدیم و پس از آن به قلّه ی هفتم در آمدیم. هنگامی که به مرزهای آن رسیدیم، یکی از پرندگان به دیگری گفت: « آیا هنگام آن نیست که اندکی بیاساییم، که رنج راه ما را سخت ناتوان کرده است و میان ما و دشمنان راهی است دراز؛ دیدیم که تن های ما را از تن آسانی بهره‌یی است و روی آوردن به راحتی ما را از پریشانی خاطر خواهد رها کند. پس در چکاد آن ایستادیم.

به ناگاه باغ هایی دیدیم سراسر سرسبز، همه جایش آبادان با درختانی پرمیوه و جویبارهایی روان که نعمت هایش دیده ات را خیره می ساخت و منظره های دل انگیزش خردت را حیران و اندیشه ات را تاراج شده و ویران. گوشت پیوسته بر ترانه های دل نشین و آهنگ های شادی انگیز بود و مشامت آکنده از عطرهای بویایی که مشک و عنبر تازه را در برابر آن ها بهایی نبود. ما از میوه های آن خوردیم و از جویبارانش نوشیدیم و چندان آن جا ماندیم که رنج راه از تن ها رانندیم.

پس یکی از پرندگان به دیگری گفت: هیچ بند و دامی مانند آسایش و هیچ رهایی چون دور اندیشی نیست و هیچ دژی پناه دهنده تر از بدگمانی نیست؛ همانا درنگ ما این جا که پرتگاه غفلتی بیش نیست، به درازا کشید و بیم آن است که دشمنان ما از پشت سر فرا رسند و جای پای ما را ببینند و پناهگاهمان را پیدا کنند، پس برخیزید و این دیار را ترک کنید که هر چند ماندن در این جا دلپذیر می نماید، شیرین تر و گواراتر از تندرستی نتواند بود.

آهنگ حرکت کردیم و آن دیار را پشت سر نهادیم و به چکاد کوه هشتم فرود آمدیم که از بلندی سر به چهره ی آسمان می سایید، و گرداگردش پرندگانی آشیان داشتند که من [ در عمرم ] نه دل

نشین تر از آواز آنان ترانه ای شنیده بودم و نه زیباتر از رنگهای پیکرشان و بدیع تر از شکل‌های ظاهرشان، رنگی و شکلی دیده و نه دل پذیرتر از همدمی آنان دوستی بی آزموده. چون به نزدیکی آنان فرود آمدیم، از احسان و محبت و مهرافشانی آنان چنان بهره یاب شدیم که جبران آن به آسانی میسر نیست. و چون میان ما در شادی و دوستی گشوده شد، آنان را از آنچه بر ما رفته بود آگاه کردیم [ و از آنان خواستیم از راهنمایی ما دریغ نکنند ]، آنان خود را در رنج و اندوه ما همدرد دانسته و یادآوری کردند که در پس این کوه شهری است که جایگاه آن پادشاه بزرگ آن جاست. و هر ستم دیده ای که به حضور او رسد و کار خویش بدوسپارد، پادشاه ستم و سختی بی را که بر او رفته است با توان و یارای [بی ماندش] دفع کند، ما نیز به رهنمود آنان دل سپردیم و روی به دیار شهریار آوردیم و به آستانه ی درگاه او رسیده، در گروه منتظران شرفیاب درآمدیم.

به تازه واردان بار دادند و به کاخ شاهی وارد شدیم، فضایی فراخ و گسترده که توصیف آن از توان ما بیرون است و چون از آن گذشتیم، پرده از پیش روی ما به یک سو رفت و صحنی بی کران و نورانی پدیدار شد که نخستین فضا در برابر آن خوار و بی مقدار می نمود. [همچنان رفتیم] تا به حضور پادشاه رسیدیم.

پرده ها به یک سو رفت و دیدگان ما به جمال پادشاه روشنی گرفت. [در همان نخستین نگاه] دل در گرو عشق او سپردیم و چنان بی خویشتن شدیم که زبان شکایتمان بسته شد. او از آنچه بر ما رفته بود آگاهی یافت و با لطف و مهربانی خویش آرامش را بر ما ارزانی داشت تا آن جا که با او جرأت سخن گفتن یافتیم و داستان خویش با او باز گفتیم. گفت: «تنها کسانی می توانند بند از پای

شما گشایند که خود آن را بسته اند، من به سوی ایشان پیکی می فرستم تا آنان را وادار کند که خواسته ی شما را برآورند و گره از کارتان برگشایند، اینک شادمانه به راه افتید.»

و ما اینک با فرستاده ی او در راهیم. برادرانم پیوسته در من می آویزند که داستان فرّ و شکوه شهریار را برایشان بازگویم. من او را در نهایت ایجاز توصیف خواهم کرد.

اینک می گویم: « او پادشاهی است که از هر گونه زیبایی که بی هیچ آلودگی و کاستی و در نهایت کمال در ذهن جان می گیرد، برتر و فزون تر است. منشأهر کمال اوست و هر گونه کاستی اگر چه به مجاز از ساحت او دور است. زیبایی و بخشش او را نظیری نیست. سعادت نهایی فقط از خدمت و اطاعت او به دست می آید و روی گرداندن از او زیانمندی دو جهان را در پی دارد.

چه بسا دوست و برادری، که چون قصه ی من بشنود بگوید: « تو را می بینم که خردت آسیب دیده است یا بدان زیان رسیده؛ و گرنه - به خدا سوگند - تو خود نپریده ای بلکه عقل از سر تو بیرون پریده است؛ تو خود شکار نکرده ای بلکه عقل و خرد تو را به یغما برده اند، آدمی چگونه پرد و پرنده چگونه سخن گوید؟ انگار صفرا بر مزاج تو چیره شده و خشکی به دماغت راه یافته است. باید جوشانده ی افتیمون بنوشی و به گرمابه روی و تن در آب نیم گرم و گوارا بشویی و روغن نیلوفر بویی و به غذاهای [ لذیذ و مقوی ] روی آوری و از شب بیداری دوری جویی و از زیاد اندیشی بپرهیزی که در روزگار گذشته خردمندتر بودی. سوگند به خداوند که از نهران ما آگاه است، ما به خاطر تو و رنج و گزندگی که به تو رسیده است رنجوریم و از پریشانی حال تو، آشفته حال؛ هر چه بیشتر می گویند کمتر شنیده می شود. و بدترین سخنان آن است که تباه شود. از خدا



یاری می جویم و از مردم دوری و بیزاری ؛ و هر کس جز این را باور دارد زیانمند است.» و ستمگران خواهند دید چه بازگشتی (= سرنوشت بدی) در انتظار آنان است.»

### ب - تحلیل و بررسی فشرده ی رساله الطیر

منظور این سینا از این تمثیل آن است که اشاره ای به رابطه ی انسان و جهان داشته باشد ارواح (= پرندگان)، در دیدگاه او قبل از خلقت تن ها آفریده شده اند و البته این اندیشه ریشه در معارف و حیانی دارد: ان الله تبارک و تعالی خلق الارواح قبل الاجساد.<sup>۷</sup> روح چون پرنده یی است که مرغ باغ ملکوت است» و چند روزی قفسی برای او ساخته اند؛ پس رابطه ی روح و بدن در تفکر این سینا و بسیاری از عارفان رابطه ی قفس و پرنده و زندان و زندانی و چاه و یوسف است و البته روزی این قفس می شکند و پرنده آزاد می شود ولی تلاش عارفان این است که انسان خود آن را بشکند و به مرحله ی « موتوا قبل ان تموتوا<sup>۸</sup> » برسد و برای همیشه آزاد باشد، چون اگر این قفس به وسیله ی مرگ شکسته شود او را به قفس دیگری می برند ولی اگر خودش آن را بشکند برای همیشه آزاد و رها خواهد بود. در واقع شیخ با این تمثیل می خواهد تخلق به اخلاق الاهی را به انسان خداجوی گوشزد کند که جای دیگر آن را به جریان آب و رفتن آن به سوی دریا مانند کرده اند. او می خواهد بگوید آب اگر یک جا بماند بد بو می شود و انسان نیز اگر از تلاش و تکاپو در خداگونه شدن باز ایستد و سیر صعود را نپیماید و از نقص به کمال حرکت نکند مانند پرنده یی است که همیشه در آشیانه بماند؛ بی تردید چنین پرنده یی شکار صیاد خواهد شد. سیر و سلوک برای انسان مانند پرواز برای پرنده است. البته پریدن آسان نیست و در چنین راه دشوار و خطرناکی

داشتن همسفران شایسته و موافق ضرورت دارد و آنان پیامبران، مردان حق و برادران سلوکی و ایمانی اند که پرندگان در این تمثیل نماد آن بشمار می‌آیند. این همسفران شور و شوق سالک را در سفر الاهی فزونی می‌دهند و اگر گرفتاری بی برای او پیش آید بر طرف می‌کنند.

ناگفته پیداست که این سفر، یک سفر درونی است که از درون جان سالک آغاز می‌شود و اگر سالک این سفر را شروع کند در مکاشفات منامیه این همسفران الاهی را مشاهده خواهد کرد. البته مشکلات خانواده، جامعه و محیط بیرونی که سالک در آن زندگی می‌کند در هدف او - که اصلاح درون است - مؤثرند، اما به هر حال سالک باید حرکت و اصلاح را از درون شروع کند تا بتواند بر محیط بیرونی تأثیر بگذارد.

نکته ی دیگری که در رساله ی شیخ هست یکدلی و اتحاد سالکان خداجوی است، شیخ تأکید دارد که اینان باید از تفرقه و تک روی بپرهیزند تا بهره یی که نصیبشان می‌شود همگانی باشد منظور شیخ این است که افراد زندان خودبینی را بشکنند و جان هایی متحد داشته باشند تا وحدتی را که در عالم ارواح است در دنیای کثرت نیز تجربه کنند.

در داستان، پرندگان حتی بعد از رهایی نخستین از دام ها، بندهایی برپای دارند، این بیانگر این است که انسان تا اسیر تنگنای عالم ماده است نمی تواند وحدت عرفانی را تجربه کند، این بندها بندهای حیات اند که باید کاملاً گشوده شوند.

پرندگان در مسیر خویش با کوه ها و سختی هایی روبرو هستند که همان عقبات راه سلوک اند - تعداد کوه ها هشت است و ظاهراً شیخ به افلاک هشتگانه ی هیأت بطلمیوسی نظر دارد که البته

امروز اعتبار علمی ندارد - و بعد از پیمودن آنها به فضاهایی گسترده و فراخ می‌رسند که توصیف مناظر آن‌ها از عهده‌ی شان بیرون است این‌ها همان صحنه‌ها و مناظری است که در خواب یا بیداری سالک آن‌ها را شهود می‌کند و البته باید مواظب باشد که منشأ آنها توهم نباشد و اگر این شهودها حقیقی باشد در رفتار و اندیشه‌ی سالک نمود خواهد داشت یعنی سالک هم عقل عملی توانمند خواهد داشت و رفتار پاک و درست و انسانی از او صادر خواهد شد و هم عقل نظری توانگر که به دانش و شعوری دست خواهد یافت که غیر عارف از آن‌ها بی بهره است.

آغاز رساله شکایت غریبانه و غریب یک پرنده است که در جستجوی سرزمین اصلی خود است و این مسأله خواننده را به یاد آغاز مثنوی و نی نامه‌ی مولانا می‌اندازد.

اشاره به کوه‌ها در متن رساله همان مقامات عارفان است که البته در تعداد آن‌ها عارفان همداستان نیستند و خواجه‌ی انصاری آن را صد میدان می‌داند. بندهای نخستین بر پای پرندگان احتمالاً بند عالم ماده است و رهایی از آن‌ها به کمک عارفان و سالکانی است که قبلاً این راه را پیموده‌اند. نکته‌ای که این جا مهم به نظر می‌رسد این است که پرندگانی که از دام‌های نخستین رهی‌دند خود در فکر آزادی و رهایی بودند یعنی سالک قبل از هر چیز باید رهایی درونی را پایه و اساس تلاش‌ها قرار دهد و وقتی به بارگاه حق رسیدند، پروردگار پیکی را با آنان می‌فرستد که به کمک او بقیه‌ی گره‌ها را بگشایند، منظور شیخ این است که اگر لطف و عنایت او نباشد هیچ گره‌ی گشوده نمی‌شود و هیچ مانعی بر طرف نخواهد شد. بالاخره در قسمت پایانی رساله پرندگان از معراج دیدار محبوب باز می‌گردند و مورد پرسش پرندگان دیگرند که جمال محبوب را برای آنان توصیف

کند و این همان مرحله ی رسالت مردان حق است یعنی عارف به کمال رسیده موظف است که به سوی تشنگان حقیقت باز گردد و از آنچه خود یافته است دیگران را بهره مند کند. غزالی نمونه ی آن هاست. او دقیقاً از ویژگی های محبوب و کیفیت پیمودن راه کمال به افراد علاقه مند و قابل سخن می گوید و دستگیر آنها در طی مراحل عرفانی است.

و سخن فرجامین آن که پرندگان دیگر، پرنده ی مسافر را دیوانه و دیوزده و خرد پوشیده گمان می کنند، بیانگر این مسأله است که اسیران تعلقات این جهانی و گرفتاران خرد دنیایی که از عوالم ذوقی و عرفانی بی بهره اند و در تنگنای وهم و شهوات این جهان زندانی، عارفان را دیوانه می دانند و ای بسا بر آنان تهمت می نهند و خلاصه مخالفان عرفان، عارفان را گمراهانی می دانند که می خواهند دیگران را هدایت کنند، یهنی کاری عبث و بیهوده انجام می دهند.

### ج - درس آموزی از حیوانات

یکی از نکته های حائز اهمیت در این رساله حیواناتی است که شیخ به آن ها اشاره می کند و هدف او این است که سالک از هر حیوانی خوی نیک او را فرا گیرد. این حیوانات عبارتند از :

۱- خارپشت : سلاح دفاع این حیوان تیغ های اوست که به هنگام حمله ی دشمن - مثلاً مار - ظاهر می کند و در موارد دیگر آن ها را پنهان می نماید. شیخ می گوید شما نیز ظاهرگرایی را که چون تیغ است پنهان کنید و صفای درون خود را آشکار سازید و از عالم طبیعت و ماده در حفظ حیات معنوی بهره جوید. بعضی از شارحان رساله گفته اند خارپشت چهل روز غیبت دارد و منزوی می شود، بیانگر این نکته است که چله نشینی در حیوانات نیز هست.

- ۲- مار : مار سالی یک یا دو بار پوست می‌اندازد، سالک نیز باید از عالم طبیعت و بدن بیرون بیاید و « چشم ها را بشوید و جور دیگر ببیند » و روح را از قید و بند تعلقات این جهان برهاند.
- ۳- کژدم : نیش این حیوان در دم اوست، تا اگر کسی از پشت سر به او حمله کند بتواند دفاع کند. سالک هم باید احتیاط را به کمال برساند و متوجه خطرهایی که از پشت او را تهدید می‌کند باشد و از غفلت بپرهیزد.
- ۴- شتر مرغ : این حیوان آهن و سنگ گرم را می‌خورد و نماد مقاومت و تحمل برای سالکان در عقبات سلوک است.
- ۵- افعی : این حیوان استخوانهای درشت را نرم کرده، می‌خورد و مانند شتر مرغ نماد مقاومت و بردباری است.
- ۶- سمندر : در آتش رفتن این حیوان معروف است، نماد بی باکی و نترسیدن و نهراسیدن از دشواری های سلوک.
- ۷- شب پره : حیوانی است روز کور و روز گریز، سالک باید از این حیوان روز گریزی یاد بگیرد یعنی فرار از عالم حس و طبیعت و گرایش به معارف الاهی و جهان نماند.

#### پانوشت ها :

۱- رسائل الشيخ الرئيس....، جزء دوم / ۴۲ تا ۴۸

۲ و ۳- مشخصات آن در منابع آمده است.

۵- مصنفات ۱۹۸ / ۳ تا ۲۰۵

۶- بحار ۶۹ / ۵۶

۷- همان ۲۶۶/۵

#### منابع :

- ۱- تقی، دکتر شکوفه ؛ دو بال خرد، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۲
- ۲- ابن سهلان ساوی، عمر - تصحیح محمدحسین اکبری - ؛ رساله الطیر، تهران، ۱۳۷۰
- ۳- پورنامداریان، تقی ؛ رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴
- ۴- ابو علی سینا، شیخ الرئيس ؛ رساله الطیر، الزهراء، تهران، ۱۳۷۰
- ۵- ابن سینا ؛ مجموع الرسائل الشيخ الرئيس، حیدر آباد، ۱۳۵۴ق
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین ؛ جستجو در تصوف ایران، تهران، ۱۳۶۹
- ۷- مجلسی، محمد باقر ؛ بحارالانوار، داراحیاءالتراث، بیروت، ۱۴۰۳ق
- ۸- ابن سینا، شیخ الرئيس؛ رسائل الشيخ ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینافی اسرارالحکمة المشرقیة، لیدن، ۱۸۸۹م
- ۹- سهروردی، شهاب الدین یحیی؛ مصنفات فارسی شیخ اشراق، سید حسین نصر، انجمن فلسفه‌ی ایران، تهران، ۱۳۵۵ ش
- ۱۰- جوادی آملی، عبدالله ؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم (۱۰)، مبادی اخلاق در قرآن، اسراء، تهران، ۱۳۸۴.